

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۹۳-۱۲۰

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۳/۳۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

تحلیلی بر تکاپوهای مشروعیت‌یابی جانشینان عضدالدوله در دوره آل‌بویه (۴۴۷-۳۷۲ ه.ق)

آرمان فروهی^۱

محمدعلی چلونگر^۲

اصغر منتظر القائم^۳

چکیده

مشروعیت از جمله مؤلفه‌های اساسی و بنیادین در مناسبات میان حاکمیت و مردم است. تلاش حاکمان در طول تاریخ معطوف بر توجیه قدرت از راه‌هایی بوده است که برای مردم قابل‌پذیرش باشد. حکومت آل‌بویه نیز برای پیشبرد قدرت خود از راه‌های مختلفی برای کسب مشروعیت استفاده کرده است. در پی مرگ عضدالدوله، نیمه دوم حکومت بویه‌پیمان به صحنه کشاکش قدرت‌های داخلی و اختلافات خانوادگی تبدیل شد. با وجود این، حاکمان این دوره به شیوه‌های گوناگون در پی کسب مشروعیت در جهت استحکام پایه‌های قدرت خود برآمدند. مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای در پی واکاوی و تحلیل تکاپوهای مشروعیت‌یابی حاکمان بویه‌ی در دوره پس از مرگ عضدالدوله تا سقوط این حکومت است. پژوهش حاضر می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که امیران آل‌بویه در حداصل سال‌های ۳۷۲ تا ۴۴۷ ه.ق از چه شیوه‌هایی برای کسب مشروعیت بهره می‌گرفتند؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که فارغ از قدرت‌طلبی‌های درون‌خاندانی که بر تاریخ آل‌بویه در این محدوده سایه افکنده است، جانشینان عضدالدوله معیارهایی چون کسب امتیازات سیاسی از خلافت، باستان‌گرایی و توجه به میراث کهن و کارآمدی و تأمین منافع عمومی را برای کسب مشروعیت در این دوره مدنظر داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: مشروعیت، آل‌بویه، خلافت، القاب، باستان‌گرایی، کارآمدی.

arman.forouhi@yahoo.com

m.chelongar@yahoo.com

montazer537@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. استاد دانشگاه اصفهان، اصفهان ایران (نویسنده مسئول)

۳. استاد دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

An Analysis of the Attempts to Legitimize the Successors of Adud al-Dawla in the Buyids Era (372-447 AH)

A. Forouhi¹

M. A. Chelongar²

A. Montazer Alqaim³

Abstract

Legitimacy is one of the fundamental components in the relationship between the government and the people. Rulers throughout history have sought to justify power in ways that are acceptable to the people. The Buyid government has also used various means to gain legitimacy to advance its power. Following the death of Adud al-Dawla, the second half of the Buyids' rule became the scene of the internal power struggles and family disputes. Nevertheless, the rulers of this period sought to gain legitimacy in various ways in order to strengthen the foundations of their power. Using a descriptive-analytical method and based on the library studies, this study seeks to analyze the efforts for legitimizing the Buyids rulers in the period after the death of Adud al-Dawla until the fall of this government. The present study tries to answer the question that "what methods did the emirs of the Buyids use to gain legitimacy between the years 372 - 447 (AH)?" Findings indicate that regardless of the domestic ambitions that have overshadowed the history of the Buyids in this era, Adud al-Dawla's successors considered some criteria to gain legitimacy, such as gaining political privileges from the caliphate, paying attention to the ancient heritage, efficiency and securing public interests.

Keywords: Legitimacy, the Buyids, Caliphate, titles, Antiquity, Efficiency.

1 . PhD student in Islamic History, University of Isfahan, Isfahan, Iran arman.forouhi@yahoo.com

2 . Professor, University of Isfahan, Isfahan Iran (Corresponding Author) m.chelongar@yahoo.com

3 . Professor, University of Isfahan, Isfahan, Iran montazer537@yahoo.com

مقدمه

دوره عضالدوله (۳۷۲-۳۳۸ هـ) در میان حاکمان بویه دوره اوج و اقتدار به شمار می‌رود. عضالدوله طی این دوره، ضمن حفظ و کنترل قدرت خلافت عباسی، سعی نمود از جایگاه مذهبی سیاسی این نهاد در جهت ارتقای مشروعیت حکومت خود بهره ببرد. در امور داخلی نیز عضالدوله به امور رفاهی مردم در قالب ساخت بیمارستان، سد، دارالعلم، کتابخانه، پل و... توجه کرد تا رضایت آن‌ها را از حکومت خود بالا ببرد. این روند در دوره جانشینان وی به قوت سابق تداوم نیافت. اختلافات خانوادگی و قدرت‌گیری نهاد خلافت عباسی در دوره جانشینان عضالدوله (۴۴۷-۳۷۲ هـ) از جمله مهم‌ترین عواملی بود که این دوره را دستخوش آشفتگی‌هایی از جمله شورش سپاهیان، استقلال‌طلبی حاکمان محلی، نزاع‌های مذهبی و... نمود. قدرت‌طلبی درون‌خاندانی که مهم‌ترین مانع بر سر ثبات سیاسی حکومت آل‌بویه در این دوره بود، با گذر زمان بیشتر شد. این مسئله بویه‌یان را در موضع ضعف نسبت به خلفای عباسی و قدرت‌های تازه‌نفس بیرونی همچون ترک‌های غزنوی و سلجوقی قرار داد. با وجود این به نظر می‌رسد جانشینان عضالدوله که میراث‌دار قدرت بویه‌یان پیشین بودند، از هر فرصتی برای احیای عظمت گذشته و کسب مشروعیت استفاده می‌کردند.

در ارتباط با مسئله پژوهش حاضر که با محوریت مؤلفه‌های مشروعیت در دوران پس از عضالدوله شکل گرفته، اثر مستقلى تألیف نشده است. ایمانپور و دیگران در مقاله «بازیابی فرهنگ ایران باستان در دوره آل‌بویه؛ مشروعیت سیاسی حکومت»، ضمن بیان مفاهیم مشروعیت سلطنت در ایران باستان به ذکر مصادیق آن در کل دوره آل‌بویه پرداخته‌اند. مقاله فوق، بیشتر به تأثیر جنبه‌های باستان‌گرایی بر مشروعیت آل‌بویه تا پایان عصر عضالدوله توجه داشته است و تأثیرگذاری سایر مؤلفه‌هایی همچون نهاد خلافت عباسی در کسب مشروعیت این حکومت را مدنظر قرار نداده است. باون، در مقاله «آخرین امیران آل‌بویه» نیز بیشتر به تاریخ سیاسی خاندان بویه پرداخته و تأکید نویسنده به دنبال ردیابی بویه‌یان در دوران پس از سقوط این حکومت در تاریخ بوده است. حاتمی نیز در کتاب مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه جدای از منظری تاریخی، بیشتر به صورت

نظری به بررسی مبانی مشروعیت در دوران ائمه (ع) و عصر غیبت امام زمان (عج) معطوف شده است. همچنین نظریات عالمان اهل سنت و شیعه در ارتباط با مشروعیت حکومت به تفصیل در این کتاب بحث شده است. گستردگی موضوعی و زمانی پژوهش به نویسنده کمتر اجازه داده است که به دوره آل بویه و عصر جانشینان عضدالدوله بپردازد.

براین اساس پژوهش حاضر به شیوه توصیفی تحلیلی در پی پاسخگویی به سؤال زیر است:

- جانشینان عضدالدوله در دوره بویه‌یان (۴۴۷-۳۷۲ ه‍.ق) چه شیوه‌هایی را برای کسب مشروعیت در پیش گرفتند؟

با توجه به پیشینه فوق و به منظور پاسخ به سؤال پژوهش، این فرضیه به آزمون گذاشته شده است: «به نظر می‌رسد حاکمان بویه‌یی (۴۴۷-۳۷۲ ه‍.ق) ضمن بهره‌گیری از شیوه‌های متداول کسب مشروعیت همچون ایرانی‌گرایی و تأمین منافع عامه مردم به خلافت عباسی به عنوان یکی از منابع مشروعیت‌یابی خود توجه داشته‌اند.

بررسی و تحلیل مبانی مشروعیت حکومت آل بویه در دوره ضعف و سقوط این حکومت در نوشتاری جداگانه لازم به نظر می‌رسد. در این پژوهش با بهره‌گیری از روایات تاریخی سعی می‌شود ضمن بررسی مفهوم سیاسی مشروعیت، تکاپوهای مشروعیت‌یابی امرای بویه‌یی در محورهای بهره‌مندی از خلافت عباسی، باستان‌گرایی و اقدامات عام‌المنفعه مورد واکاوی و تحلیل قرار گیرد.

مفهوم‌شناسی مشروعیت

مفهوم مشروعیت^۱ از جمله مفاهیم پرکاربرد در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی به شمار می‌رود. پذیرش یا فرمان‌بری آگاهانه و داوطلبانه مردم از نظام سیاسی و قدرت حاکم را در اصطلاح سیاسی، مشروعیت می‌گویند (ابوالحمد، ۱۳۷۰: ۲۴۴). هرچند از سوی محققان علوم سیاسی تعاریف گوناگونی^۲ برای واژه «مشروعیت» ارائه شده است، اما همه آن‌ها به

1. Legitimacy

۲. برای اطلاع بیشتر از تعاریف «مشروعیت» توسط محققان علوم سیاسی نک به: (وبر، ۱۳۹۷: ب: ۹۳ و ۹۹؛ بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۷؛ عالم، ۱۳۸۶: ۱۰۵؛ لاریجانی، ۱۳۷۳: ۱۰).

نوعی به توجیه عقلی اطاعت مردم از زمامداران و اعمال قدرت زمامداران بر مردم باز می‌گردند (کواکبیان، ۱۳۷۸: ۹).

مشروعیت به دلیل تکلیفی که بر مردم جهت تبعیت تحمیل می‌کند و انگیزه‌هایی که برای اطاعت آن‌ها ایجاد می‌نماید، زمینه‌تیبین اطاعت را فراهم می‌کند (بیت‌هام، ۱۳۹۰: ۴۳). همچنین متضمن توانایی نظام سیاسی در ایجاد و حفظ این اعتقاد است که نهادهای سیاسی موجود مناسب‌ترین نهادها برای جامعه هستند (وینسنت، ۱۳۸۹: ۶۷-۶۸). با وجود این‌که رعایا به‌طور سنتی معتقدند، قدرت حاکمه‌ای که حکمران اعمال می‌کند حق مشروع وی است؛ ولیکن این اعمال قدرت بدون در نظر گرفتن راهکار برای تیبین و به حق بودن آن نتیجه مطلوب ندارد (وهر، ۱۳۹۷ الف: ۴۰۲).

حکومت‌ها قدرت خود را از رضایت فرمانبران به دست می‌آورند و تنها منبع مشروعیت، همین رضایت یا مقبولیت مردمی است. به بیان دیگر، مردم یگانه منبع مشروعیت حکومت، خواست آن‌ها تنها معیار تعیین‌کننده و رضایت آنان هدف منحصر به فرد حاکمان است (متقی و کرامت، ۱۳۹۳: ۳۴۰). در اینجاست که بحث کارآمدی^۱ حکومت، مشروعیت و مورد رضایت مردم بودن در ردیف با یکدیگر خود را مهم جلوه می‌دهد. کارآمدی براین اساس عبارت است از تحقق عینی یا توان سیستم در تحقق کارکردهای اساسی یک حکومت به گونه‌ای که اکثریت مردم و گروه‌های قدرتمند درون نظام آن را به روشنی مشاهده کنند. برخلاف مشروعیت که مقوله‌ای ارزشی است، کارآمدی ماهیت ابزاری دارد (لیپست، ۱۳۷۴: ۱۰). با تلفیق مشروعیت و کارآمدی، اقتدار یک حکومت شکل می‌گیرد.

دو مفهوم مشروعیت و مشروعیت‌یابی با یکدیگر دارای تفاوت‌اند. مشروعیت‌یابی یعنی فرایندی که طی آن حکومت به ایجاد و گسترش مقبولیت اجتماعی، تثبیت موقعیت سیاسی خود و همچنین بالابردن درجه رضایت مردم می‌پردازد (حجاریان، ۱۳۷۳: ۸۰؛ شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۵۳). بررسی داده‌های تاریخی مرتبط با دو مفهوم مشروعیت و کارآمدی در دوره ضعف و سقوط آل‌بویه هدف پژوهش حاضر است.

1. Efficiency

۱. مناسبات و کسب امتیازات سیاسی از خلافت

خلافت عباسی در عصر سوم (۴۴۷-۳۳۴ ه‍.ق) با حضور قدرتمند امیران آل‌بویه مواجه شد. بویهیان در این دوره به دنبال نقش‌آفرینی فراتر از امیرالامراهای دوره‌های قبل خود بودند و جایگاه خود را در کنش با خلافت ارتقا می‌دادند. خلفای این دوره تا پایان عصر الطائع (حک: ۳۸۱-۳۶۳ ه‍.ق) عملاً توسط حکمرانان آل‌بویه عزل و نصب شدند و تنها ریاست دینی و اعتقادی برای آن‌ها باقی ماند (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۰۳). پس از عضدالدوله روابط جانشینان وی با خلفای عباسی وارد دوره‌ای متفاوت از قبل شد. القادر (حک: ۴۲۲-۳۸۱ ه‍.ق) و القائم (حک: ۴۶۷-۴۲۲ ه‍.ق) در دوره ضعف آل‌بویه، ضمن تلاش برای ایجاد توازن قدرت با بویهیان در پی بازبایی اقتدار نهاد خلافت برآمدند. جانشینان عضدالدوله نیز برای استمرار قدرت خود در کشاکش با خلافت قرار گرفتند و سعی کردند تکاپوهای خود را در راستای کسب مشروعیت‌سیاسی از طریق دریافت القاب سیاسی، اجازه کوبیدن طبل در اوقات پنج‌گانه نماز و ازدواج سیاسی دنبال کنند که در ادامه بیشتر به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۱. دریافت القاب سیاسی

نهاد خلافت عباسی رکن اصلی دین در جامعه اسلامی محسوب می‌شد. این نهاد امتیازاتی همچون ذکر نام در خطبه، ضرب سکه، اعطای القاب سیاسی، اجازه کوبیدن طبل در اوقات پنج‌گانه نماز و... را در اختیار داشت که در شرایط خاص این امتیازات را به امیرالامراها و کارگزاران حکومتی تفویض می‌کرد. اعطای القاب سیاسی که در دوره آل‌بویه شدت گرفت، از زمان مستکفی با بیان القاب معزالدوله، رکن‌الدوله و عمادالدوله به برادران نسل نخستین دیلمی آغاز شده بود (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۲۷۸؛ ابن‌العبری، ۱۹۹۲م: ۱۶۶-۱۶۷). در ادامه عضدالدوله با دریافت لقب تاج‌المله در ۳۶۷ ه‍.ق به‌عنوان لقب دوم جایگاه متمایز در میان سایر حکمرانان هم‌عصر خود پیدا کرد (صابی، ۱۳۹۶: ۸۵). این روند در دوره جانشینان وی نیز ادامه یافت.

با مرگ عضدالدوله در ۳۷۲ ه‍.ق بزرگان و امرا با فرزند وی مرزبان بن فناخسرو بیعت کردند و شخص خلیفه نیز برای عرض تسلیت در کشتی بر روی دجله به استقبال وی آمد و در مقابل امیر دیلمی ادای احترام کرد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۳/۱؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۰۵).

خلیفه پس از آن دو لقب «صمصام‌الدوله» و «شمس‌المله» را به وی داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۰/۱۴؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۳۶/۳). عمده درگیری صمصام‌الدوله در چهار سال حکومت خود (۳۷۶-۳۷۲ هـ) با برادر مهترش ابوالفوارس شیردل بود. ابوالفوارس توانست با دریافت لقب «شرف‌الدوله» عملاً جایگاه خود را برای رقابت با صمصام‌الدوله ارتقا دهد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۸-۳۱۷/۱۴؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۴/۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۶/۹). در ۳۷۶ هـ نیز با تسلط شرف‌الدوله (۳۷۹-۳۷۲ هـ) بر بغداد، الطائع رسماً از وی استقبال کرد و به وی لقب «زین‌المله» و «قمرالدوله» داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۲۱/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۵/۱۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۸). امرای آل بویه از دریافت هم‌زمان دو لقب به نظر می‌رسد که هم‌ترازی خود را با عضدالدوله که دوران شکوه آل بویه بود را در پی یادآوری بودند. همچنین مقصود «الدوله» در لقب، دولت آل عباس است که خلیفه با اعطای آن به امیران آل بویه همچون معزالدوله، رکن‌الدوله و... همراهی و انقیاد آن‌ها را خواستار بود. خلیفه با این اقدام از یک سو نوعی انتساب میان بویه‌یان و خود برقرار می‌کرد و از سوی دیگر به قدرت آن‌ها مشروعیت می‌بخشید (کاهن، ۱۳۸۴: ۱۵؛ فقیهی، ۱۳۶۶: ۱۳۹). همچنین تنها القابی که خلیفه می‌بخشید ارزش داشت و برای گرفتن آن هدایای هنگفت تقدیم می‌شد و این پیشکش‌ها در واقع مهم‌ترین منبع درآمد خلیفه در قرن چهارم هجری محسوب می‌شد (متر، ۱۳۹۳: ۱۶۵).

تلاش جانشین شرف‌الدوله، ابونصر بن عضدالدوله برای نزدیکی به خلافت و گرفتن القاب شدت یافت. پس از استقبال رسمی خلیفه از امیر بویه‌ی مانند سایر حکمرانان بویه‌ی، خلیفه دو لقب «بهاء‌الدوله» و «ضیاء‌المله» را به وی تقدیم کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۳۸-۳۳۹/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۷/۱۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۸۶/۲۶). بهاء‌الدوله از این القاب در سکه‌های خود نیز استفاده می‌کرد (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۴۲۳-۴۲۲). هرچند این القاب قدرت بهاء‌الدوله را مشروعیت بخشید؛ ولی برای سامان دادن به اوضاع آشفته آن دوره کافی به نظر نمی‌رسید. بهاء‌الدوله در ۳۸۱ هـ برای تأمین مخارج سپاه و مقرری سپاهیان با کمبود پول مواجه شد و به اموال خلیفه طمع کرد. این معلم که در این دوره بر بهاء‌الدوله تسلط داشت وی را به دستگیری و تصرف اموال الطائع تحریک کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۸/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۸-۳۰۹/۱۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۷۹/۹). البته در این میان

بدگویی‌های دختر عزالدوله که همسر خلیفه بود، عدم مشورت خلیفه با بهاء‌الدوله در امور مهم و بی‌توجهی به رضایت وی در کارها از جمله علل دیگر خلع خلیفه الطائع به حساب می‌آمد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۶؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۸). همچنین بهاء‌الدوله پس از مدتی به منظور تجدید عهد با یاران خود به نزد خلیفه رفت. یکی از دیالمه به بهانه بوسیدن دست خلیفه به وی نزدیک و او را از تخت به زیر کشید و وی را به خانه بهاء‌الدوله بردند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۸/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۸-۳۰۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۷۹/۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۷۸/۲۸). حادثه برکناری خلیفه الطائع شباهت بسیاری به صحنه برکناری مستکفی به وسیله معزالدوله دارد (مسکویه، ۱۳۷۹: ۱۱۶-۱۱۷؛ ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۲۷۸-۲۷۹). برخی منابع می‌افزایند که بهاء‌الدوله به بهانه صحبت کردن با خلیفه به وی نزدیک و قسمتی از گوش وی را کنده تا نقص عضو و شرایط خلافت^۱ از وی ساقط شود (مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۳۸۱؛ بلعمی، ۱۳۷۳: ۳۷۱/۴). ملک‌الشعراى بهار نیز این روایت را با توجه به اقتدار امیر بویه و جایگاه ضعیف الطائع از جمله دروغ‌هایی دانسته که بعدها در خراسان نسبت به دیالمه انتشار داده شده است. (مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۳۸۱).

به هر نحو پس از آن که سپاهیان بهاء‌الدوله کاخ‌های خلیفه را غارت کردند، خلیفه به خلع خود شهادت داد و جماعتی نیز بر آن گواهی کردند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۴۸/۱۴-۳۵۰؛ ابن‌العبری، ۱۹۹۲م: ۱۷۳؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۴۹). برکناری خلیفه توسط بهاء‌الدوله یادآور دوران طلایی و اقتدار بویه‌یان بود و جایگاه برجسته حکومت وی را نسبت به سایر امرای بویه‌ی نشان داد. پس از آن به مدت ۲۳ روز جایگاه خلافت خالی بود، (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۶) تا این که القادر را از منطقه بطحیه آوردند و بهاء‌الدوله و بزرگان به استقبال وی شتافته و با خلیفه جدید بیعت کردند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۰/۱۴ و ۳۵۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۸۰/۹-۸۱؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۲۴/۱). پس از اعلام سوگند وفاداری نسبت به یکدیگر، خلیفه گواهی کرد که بهاء‌الدوله را در بیرون از خانه خویش فرمانروا می‌داند. سپس

۱. ماوردی خلل در عدالت و نقص در جسم را دو عاملی بیان می‌کند که وجود آن‌ها در خلیفه، وی را از در اختیار داشتن آن سمت محروم می‌کند. او نقص در گوش را در کنار نقص در چشم، پا، دست و... از موانع انجام صحیح وظایف خلیفه دانسته است (نک: ماوردی، بی‌تا: ۳۵-۳۷).

القادر دو لقب «غیاث‌الامه» و «قوام‌الدین صفی امیرالمؤمنین» را به القاب وی افزود (صابی، ۱۳۳۷ق: ۴۱۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۶/۱۴؛ ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۵۶). از آنجاکه در آن روزگار منتسبین به «مولی‌امیرالمؤمنین» زیاد بودند، او برای تمایز خود از دیگران به عنوان «صفی‌امیرالمؤمنین» مشخص شد. از لحاظ معنایی نیز «برگزیده و منتخب خلیفه» جایگاه رفیع تری نسبت به سایرین برای وی ایجاد می‌کرد. اعطای این دو لقب از جهاتی برای بهاء‌الدوله حائز اهمیت است که برای نخستین بار امیری از بویه‌یان به چهار لقب می‌رسید، این مسئله حتی برای عضالدوله نیز اتفاق نیفتاد. از طرف دیگر دو لقب پایانی به «أُمَّه» و «دین» ختم می‌شد که تا آن زمان بی‌سابقه بود و جایگاه وی را در میان سایر حاکمان بویه‌ی بالا برد. تفاوت این القاب با القاب سایر امرای پیشین بویه‌ی نیز به جهت تأثیرگذاری مستقیم بهاء‌الدوله در عزل و انتصاب خلیفه نیز می‌باشد. در واقع خلیفه نیز با اعطای این القاب، جایگاه بهاء‌الدوله را نیز به سایرین متمایز نموده است. همچنین این القاب بازتاب تغییر جایگاه فرمانروای آل‌بویه بود که تا پیش از این صاحب دولت^۱ بودند و از این زمان به بعد به عنوان حامی امت، ملت (اجتماع اسلامی) و حتی دین معرفی شدند (متحد، ۱۳۹۴: ۲۰۶). هرچند که بویه‌یان نمی‌توانستند از رعایای خود بخواهند در این راه با حکومت آن‌ها همراه شوند؛ ولیکن حداکثر می‌توانستند مدعی حمایت از اجتماعی باشند که رعایای آن ممکن بود ارزش‌های اخلاقی و دینی خود را در آن تحقق بخشند (همان‌جا).

انتخاب خلیفه و دریافت القاب جدید که در دوره جانشینان عضالدوله بی‌سابقه بود، سبب شد که بهاء‌الدوله قدرت خود را در تحولات سال‌های بعد نشان دهد و وی حتی در برخی اختیارات خلیفه نیز ورود پیدا کرد. شیعیان با حمایت دستگاه امیر بویه‌ی روز غدیر را جشن گرفتند و همچنین روز دهم محرم را به عنوان روز عاشورا به عزاداری پرداختند، درحالی‌که اهل سنت، آن را روز قتل مصعب بن زبیر می‌دانستند (صابی، ۱۳۳۷ق: ۳۳۹-۳۴۰؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۲۵/۱۱-۳۲۶). همچنین در ۳۸۶ هـ ق بهاء‌الدوله به حاکم عقیلی موصل، المقدر خلعت سلطانی داد و وی را به حسام‌الدوله ملقب کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۱۲۶/۹). همچنین به درخواست بهاء‌الدوله، خلیفه به ابوطالب رستم پسر فخرالدوله که در همدان و

۱. امیران و صاحب‌منصبان خلیفه هم کشته‌مردۀ لقب بودند، همگی القاب منتهی به کلمه «الدوله» را داشتند. آل‌بویه نخستین خاندانی بودند که خود را به القاب خداگانه همچون «الاولاد» و «کافی‌الکفاه» و «اوحدالکفاه» ملقب نمودند (متز، ۱۳۹۳: ۱۶۴).

اصفهان حکومت می‌کرد، لقب «مجدالدوله» و «کهف‌الامه» داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۸/۱۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۳/۲۷؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۶). همچنین بهاء‌الدوله در ۳۹۴ هجق ابواحمد موسی^۱ ملقب به «طاهر ذوالمنقب» را به مقام نقابت علویان و قاضی‌القضاتی و امیرالحاجی و مسئولیت دیوان مظالم منصوب کرد. خلیفه به جز مقام قاضی‌القضاتی سایر موارد را تأیید کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۴۳/۱۵). مخالفت خلیفه با مقام قاضی‌القضاتی که انتخاب آن را از اختیارات خود می‌دانست، نشان‌دهنده تلاش بهاء‌الدوله برای کسب قدرت سیاسی بوده است. القاب‌گذاری و نقش مستقیم بهاء‌الدوله در انتخاب و اختیارات خلیفه، از سوی بهاء‌الدوله، اقتداری بیش از سایرین در دوره جانشینان عضدالدوله برای وی به همراه داشته است که عمر طولانی حکومت او (۴۰۳-۳۷۹ هجق) بر آن صحنه می‌گذارد.

با فوت بهاء‌الدوله، فرزندش ابوشجاع به جانشینی رسید و خلیفه القاب «سلطان‌الدوله»، «عزالمه»، «مویدالمه» و «مغیث‌الامه» را به وی اعطا کرد (ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۵؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۶۲؛ زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۵/۲). از نظر تعداد این القاب با القاب پدرش بهاء‌الدوله مساوی است و پسوند «دولت» و «ملت» و «امت» نیز همچنان در آن‌ها وجود دارد؛ ولیکن لقب با پسوند «دین» در میان القاب وی نیست. با وجود این لقب «قوم‌الدین» که بهاء‌الدوله در اختیار داشت، جایگاه والاتر و نزدیک تر وی در نزد خلیفه را نشان می‌دهد. سلطان‌الدوله (۴۱۵-۴۰۳ هجق) که در شیراز حضور داشت، رفتن به بغداد و شرکت در آیین اعطای القاب و خلعت را ضروری ندید. خلیفه نشانه‌های لازم را برای او به شیراز فرستاد (بوسه، ۱۳۸۵: ۲۵۶/۴). و در عوض سلطان‌الدوله نیز ده‌هزار دینار بَدری و هزار درهم خُماسی^۲ و دو صندوق پر از جامه و بوی خوش به بغداد فرستاد (صابی، ۱۳۹۶: ۱۰۲). هم‌زمان با سلطان‌الدوله، برادرش ابوعلی به نیابت وی در عراق قدرت را در دست گرفت. در ۴۱۴ هجق القادر با جامه سیاه در طیاره^۳ از وی استقبال کرد که تا پیش از آن برای هیچ‌یک

۱. ابواحمد حسین بن موسی موسوی علوی (۴۰۰-۳۰۴ هجق) پدر شریف رضی و سید مرتضی، در دوره آل‌بویه نقیب‌النقبای شیعیان بود. وی از سوی امیران بویه‌ی معزالدوله، عزالدوله، عضدالدوله و بهاء‌الدوله به ریاست دیوان نقابت رسیده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۰۵/۱۴؛ صفدی، ۴۳/۱۵: ۱۴۲۰ق: ۴۹/۱۳). وی همچنین مناصبی همچون ریاست بر دیوان مظالم، دیوان قضاوت، امیرالحاجی،

نظارت بر موقوفات و... را در دوره بویه‌یان بر عهده داشت (برای اطلاع بیشتر نک: فرمانیان، ۱۳۹۳: ۴۱۱/۱۳-۴۰۹).

۲. دینار بَدری احتمالاً دینارهای امیر بدر بن حسنویه که در ۴۰۵ هجق کشته شد، بوده است. درهم خُماسی نیز دره‌می است که به وزن پنج قیراط باشد (صابی، ۱۳۹۶: ۱۸۴).

۳. نوعی کشتی تندرو (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۵۵۸۶/۱۰)

از پادشاهان آل‌بویه چنان دیداری در آن محل میسر نشده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۵/۱۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۲/۹). خلیفه همچنین وی را به «مشرف‌الدوله» (۴۱۶-۴۱۲ هق) ملقب کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۳/۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۲۵/۲۷).

با مرگ سلطان‌الدوله در ۴۱۵ هق و مشرف‌الدوله در ۴۱۶ هق، حکومت به برادرشان ابوطاهر رسید. در ۴۱۸ هق ابوطاهر به بغداد رسید که خلیفه به پیشواز وی رفت. ابوطاهر با دیدن خلیفه زمین را بوسید و خلیفه در مقابل وی را مورد لطف قرار داد و سه لقب «جلال‌الدوله»، «جمال‌المله» و «ملک‌الدوله» را به وی داد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۲/۱۵-۱۸۳؛ ابن‌کثیر، ۴۰۷ق: ۲۳/۱۲ و ۴۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۶۱/۹؛ زرین کوب، ۱۳۸۵: ۴۷۵/۲). جلال‌الدوله مانند برادرش مشرف‌الدوله ملقب به القاب با پسوند «دولت» و «ملت» شد؛ ولیکن به نظر می‌رسد این القاب برای وی راضی‌کننده نبود و بعدها در زمان القائم لقب «شاهنشاه اعظم و ملوک الملوک» را برای خود برگزید (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۶۴/۱۵). استفاده از این لقب در واقع احیای یک سنت قدیم شرقی-ایرانی بود (متز، ۱۳۹۳: ۳۸).

در ۴۲۲ هق با درگذشت القادر، خلافت عباسی به القائم رسید. با وجود آن‌که سپاهیان به دنبال خلع جلال‌الدوله (۴۳۵-۴۱۶ هق) از حکومت بودند ولی القائم از وی حمایت کرد. با فوت جلال‌الدوله در ۴۳۵ هق در بغداد، ابوکالیجار فرزند سلطان‌الدوله قبل از از ملک عزیز فرزند جلال‌الدوله خود را به بغداد رساند و خلیفه وی را به «محمی‌الدین» ملقب کرد (ابن‌عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۶؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۴/۹-۵۲۵). این القاب دیگر اعتبار گذشته خود را نداشت و برای جانشینان عضدالدوله «که امارت آن‌ها در داخل در قلمرو مرده‌ریگ وی نیز غالباً محدود به قسمتی می‌شد، این عنوان فقط وسیله‌ای برای ارضاء قدرت و جلال دروغینی در حال افول بود و با این حال جز در خطبه و سکه خود آن‌ها و در دعاها و مدایح متملقانسان هم هیچ چیز که این عنوان را برای آن‌ها قابل‌توجیه سازد در تمام قلمرو محدودشان به چشم نمی‌خورد» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۴۷۱/۲). ابوکالیجار (۴۴۰-۴۱۵ هق) نیز ده‌هزار دینار و هدایای بسیاری برای خلیفه فرستاد که میان سپاهیان تقسیم کند. همچنین با وجود آن‌که خلیفه وعده کرده بود که به پیشوازی وی رود، عذر خواست و امیر بویه به تنهایی وارد شهر شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۴/۹-۵۲۵؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۱۴۰۸).

۵۶۰/۳). ابوکالیجار پس از مدتی لقب «سلطان اعظم و مالک‌الامم» را از خلیفه درخواست کرد که مورد قبول واقع نشد؛ زیرا طبق آن، سلطان بزرگ خلیفه و صاحب ملل نام می‌گرفت. پس آن را به «ملک‌الدوله» تبدیل کرد (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۹/۲۹). بوسه، معتقد است که لقب اضافی که خلیفه به ابوکالیجار بخشیده بود، گواه صادقی بر استعداد ابوکالیجار در تغییر جهت به سوی اسماعیلیان بود که حضور المؤید فی‌الدین داعی اسماعیلی در دربار وی بر این فرض صحه می‌گذارد (بوسه، ۱۳۸۵: ۳۶۹/۴). ابوکالیجار که این القاب را برای خود کافی نمی‌دید، عنوان «قسیم خلیفه‌الله» و «غیاث عبادالله» را هم بر القاب خود افزود تا «خود را در امارت خلیفه‌ای که مثل فرمانروایی خود او تقریباً جز نام پرتنطنه نبود، شریک نشان دهد» (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۰/۲).

با مرگ ابوکالیجار در ۴۴۰ هج، سران سپاه با فرزند وی ابونصر خسرو فیروز بیعت کردند. ابونصر از خلیفه خواست که به نام وی خطبه بخوانند و او را به «الملک‌الرحیم» ملقب کنند. خلیفه با اعطای این لقب مخالفت کرد؛ زیرا از نظر او دادن این لقب مشکل شرعی داشته و جایز نباشد که ابونصر ملقب به اخص صفات خدای تعالی گردد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۳/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۴۸/۹). هرچند خلیفه به سوگند خود با ملک‌الرحیم (۴۴۷-۴۴۰ هج) وفادار ماند؛ اما ضعف حاکم بویهی در تسلط بر سپاهیان و قدرت‌گیری طغرل سلجوقی سبب شد که خلیفه دیگر خود را نیازمند ملک‌الرحیم نداند، زیرا امکانات آخرین امیر بویهی برای مقاومت در برابر سلجوقیان محدود و خنده‌آور بود (متحد، ۱۳۹۴: ۷۲).

ردیف	زمان اهدای لقب	لقب گیرنده	عنوان لقب	لقب‌دهنده	منبع
۱	۳۷۲ هج	مرزبان بن فنا خسرو	صمصام‌الدوله شمس‌المله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۰۰/۱۴؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۳۶/۳)
۲	۳۷۶ هج	ابوالفوارس شیردل	شرف‌الدوله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۷/۱۴- ۳۱۸: جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۲۴/۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۶/۹)
۳	۳۷۸ هج	ابوالفوارس شیردل	زین‌المله قمرالدوله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۲۱/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۵/۱۱)

ردیف	زمان اهدای لقب	لقب گیرنده	عنوان لقب	لقب دهنده	منبع
					گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۸
۴	۳۷۹ هق	ابونصر بن عضدالدوله	بهاءالدوله ضیاءالمله	الطائع	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۳۸/۱۴- ۳۳۹: ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۰۷/۱۱: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۸۶/۲۶)
۵	۳۸۱ هق	ابونصر بن عضدالدوله	غیاث‌الامه قوام‌الدین صفی امیرالمؤمنین	القادر	(صابی، ۱۳۳۷ق: ۴۱۸: ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۶/۱۴: ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۵۶)
۶	۳۸۸ هق	ابوطالب رستم بن فخرالدوله	مجدالدوله کهف‌الامه	القادر	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۸/۱۵: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۳/۲۷: جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۲۹۶)
۷	۳۹۲ هق	ابوعلی بن بهاءالدوله	مشرف‌الدوله	القادر	(ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۳/۹: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۲۵/۲۷)
۸	۴۰۳ هق	ابوشجاع بن بهاءالدوله	سلطان‌الدوله عز‌المله مؤیدالمله مغیث‌الامه	القادر	(ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۵: جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۶۲: زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۵/۲)
۹	۴۱۸ هق	ابوطاهر بن بهاءالدوله	جلال‌الدوله جمال‌المله ملک‌الدوله	القادر	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۲/۱۵- ۱۸۳: ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۲۳/۱۲ و ۴۳: ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۶۱/۹: زرین کوب، ۱۳۸۵: ۴۷۵/۲)
۱۰	۴۳۶ هق	ابوکالیجار بن مرزبان	محمی‌الدین قسیم خلیفه‌الله غیاث‌عبادالله	القائم	(ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۶: ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۴/۹-۵۲۵: زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۷۰/۲)
۱۱	۴۴۰ هق	ابونصر خسرو فیروز بن ابوکالیجار	ملک‌الرحیم	القائم	(ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۳/۱۵: ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۴۸/۹)

۱-۲. کوبیدن طبل در اوقات نمازهای پنج‌گانه

در دوره عباسی برای آگاهی مردم از اوقات نمازهای پنج‌گانه و حضور خلیفه در آن، در

جلوی کاخ وی طبل می‌کوبیدند. این رسم در ابتدا تنها برای خلیفه عباسی بود و از نشانه‌های اقتدار و سیادت خلافت عباسی به شمار می‌رفت. پس از آن به ولیعهدان و امرای سپاه این آزادی داده شد که در اوقات سه‌گانه نماز (صبح، مغرب و عشا) در جلوی خانه آن‌ها طبل زده شود (صابی، ۱۳۹۶: ۱۳۷). این رسم در دوره عضالدوله نیز وجود داشته است. در ۳۶۷ هـ.ق، الطائع ضمن دستور به ذکر نام عضالدوله در خطبه و دعا برای او، اجازه کوبیدن طبل در اوقات سه‌گانه نماز را به وی داد. این دو دستور، از امتیازات عضالدوله بود که در زمان سایر پادشاهان گذشته بی‌سابقه بود و تازگی داشت (مسکویه، ۱۳۷۹: ۴۴۶/۶؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۶۰/۱۴؛ صابی، ۱۳۹۶: ۱۳۸). این رسم در زمان جانشینان عضالدوله نیز ادامه یافت. در ۳۹۰ هـ.ق بهاء‌الدوله با تسلطی که بر خلیفه داشت، رسم کوبیدن طبل را علاوه بر خود برای کارگزارانش نیز اختصاص داد. بهاء‌الدوله برای وزیرش الموفق که به لقب عمده‌الملک مفتخر شده بود، دستور داد که همه‌روزه در اوقات پنج‌گانه نماز بر در خانه او طبل بکوبند (صابی، ۱۳۳۷ق: ۳۴۵-۳۴۶). سلطان‌الدوله در ۴۰۸ هـ.ق پس از ورود به بغداد در ارتباط با کوبیدن طبل، سنت‌شکنی کرد و از خلیفه درخواست نمود که در اوقات پنج‌گانه در جلوی کاخ وی طبل بکوبند، درحالی‌که تا پیش از این در سه نوبت طبل می‌نواختند. هرچند این مسئله با مخالفت خلیفه روبرو شد ولی امیر بویهی بر آن پافشاری کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۰۵/۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۷/۲۸).

جلال‌الدوله در ۴۱۸ هـ.ق نیز رسم کوبیدن طبل را در اوقات سه‌گانه نماز را برای خود قرار داد و پس از مدتی آن را به پنج مرتبه تغییر داد که خلیفه با نامه‌نگاری به مخالفت برخاست. جلال‌الدوله که این رسم را همچون گذشتگان برای خود جایز می‌دانست با خشم دستور قطع آن را داد تا این‌که خلیفه به ناچار اجازه اعاده آن را داد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۸۲/۱۵-۱۸۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۶۱/۹؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۵۱/۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ق: ۲۳/۱۲). مخالفت‌هایی که در زمان سلطان‌الدوله و جلال‌الدوله برای کوبیدن طبل از سوی القادر خلیفه عباسی صورت گرفت حاکی از بازگشت اقتدار به نهاد خلافت عباسی دارد که این حق را امتیاز برای خود و نه دیگران می‌دانستند. در منابع از کوبیدن طبل برای ابوکالیجار و ملک‌الرحیم آخرین امیر بویهی ذکری به میان نیامده است و بعدها این رسم در دوره سلجوقی ادامه یافت.

۳-۱. ازدواج‌های سیاسی

از جمله روش‌هایی که حاکمان آل‌بویه از آن برای ارتقای اعتبار و مشروعیت خود استفاده کردند، برقراری ازدواج خانوادگی با حاکمان محلی و خلفای عباسی بود. مهم‌ترین ازدواج سیاسی دوره بویه‌یان، پیوند زناشویی میان دختر بزرگ عضالدوله با خلیفه الطائع بود. در ۳۶۹ هـ.ق هدف عضالدوله از این وصلت آن بود که دخترش پسری به دنیا آورد و الطائع او را ولیعهد و از این طریق پادشاهی و خلافت در دولت دیلمی یکی شود (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۶۶/۶؛ همدانی، ۱۹۶۱م: ۲۲۸). با وجود این که این ازدواج صورت گرفت، ولیکن خلیفه دختر عضالدوله را زن رسمی خود نمی‌دانست و فرزندى از او متولد نشد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۷۱/۱۴-۲۷۲؛ کرمر، ۱۳۷۵: ۸۶) و بدین ترتیب نقشه عضالدوله نقش بر آب شد.

در دوره جانشینان عضالدوله ازدواج‌های سیاسی به جهت تحکیم روابط با همسایگان و تثبیت فرمانروایی امیران دیلمی ادامه یافت. این ازدواج‌ها به‌خصوص با خلفای عباسی سبب کسب اعتبار برای خاندان بویه‌ی در نزد مردم می‌شده و شأن و جایگاه این حکومت را در میان رقبا نیز ارتقا می‌داده است. بهاء‌الدوله پس از روی کار آمدن خلیفه الطائع درصد برآمد روابط خود را با خلیفه جدید، تحکیم ببخشد. براین اساس، در ۳۸۳ هـ.ق سکینه دختر بهاء‌الدوله با مهریه صد هزار دینار به عقد نکاح خلیفه درآمد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۵۶/۱۴؛ ابن عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۳؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۵۱). پس از آن بهاء‌الدوله در پی آن برآمد نیروهای اطراف قلمرو بویه‌ی را به خود نزدیک کرده تا قدرت‌گیری آن‌ها را در جهت منافع خویش کنترل نماید. در ۳۸۴ هـ.ق دختر بهاء‌الدوله به عقد مهذب‌الدوله حاکم بطیحه درآمد. پیش از این، خلیفه الطائع به مهذب پناهنده شده بود و این مسئله میاهات مهذب را در پی داشت و موقعیت وی را در منطقه مستحکم نمود. همچنین دختر مهذب‌الدوله نیز به عقد ابومنصور پسر بهاء‌الدوله درآمد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۷۰/۱۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۸/۲۷). این دو وصلت اتحاد میان بهاء‌الدوله و مهذب‌الدوله را سبب شد و خیال حاکم بویه‌ی از قدرت‌طلبی مهذب تا حد زیادی آسوده گشت. همچنین با ازدواج بهاء‌الدوله با دختر مقلد عقیلی، اتحاد امیر بویه‌ی با دیگر حاکم محلی نیز برقرار گشت (ابن خلکان، بی تا: ۲۶۰/۵). در دوره جانشینان بهاء‌الدوله تا پایان حکومت بویه‌یان در منابع از ازدواج میان خاندان خلفای

عباسی و امرای آل بویه سخنی نیامده است. عدم ازدواج میان نهاد خلافت و حکومت آل بویه در این دوره به وضعیت این نهادها برمی‌گردد. از یک سو جانشینان بهاءالدوله حضور در شیراز را به استقرار در ثابت در بغداد زیر نظر خلیفه ترجیح می‌دادند. و از سوی دیگر نهاد خلافت نیز در دوران القادر و القائم قدرت بیشتری نسبت به سایر خلفای معاصر بویه‌پیمان داشته و دیگر کمتر احتیاج به دادن امتیاز به امرای این حکومت داشتند. در این ارتباط ابن طقطقی می‌نویسد: «در زمان القادر دولت عباسی به حالت اولیه برگشت، و رونق آن افزون شد، و امور دولت نیرو یافت... القائم از افاضل خلفای بنی عباس و از صلحای ایشان بود. مدت خلافت قائم به طول انجامید، و وجود او باعث نیرومندی دولت عباسی و فزونی و وقار و سنگینی آن شد» (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق: ۲۸۱-۲۸۰).

در ۴۰۸ هج سلطانی‌الدوله با دختر قراوش بن مقلد حاکم بنی عقیل موصل ازدواج کرد. این وصلت زمینه فرمانبری حاکم بنی عقیل را فراهم کرد (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۸/۲۸؛ ابن خلکان، بی تا: ۱۲۶/۱۵). در ۴۱۵ هج مشرف‌الدوله دختر علاء‌الدوله کاکویه که پسر دایی مادر مجددالدوله (والی اصفهان) بود را با صدق پنجاه هزار دینار به ازدواج خود در آورد. صیغه عقد را شریف مرتضی جاری ساخت (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۶۳/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۴۱/۹). این ازدواج نیز قلمرو دو شاخه همدان و عراق آل بویه را از تعارض یکدیگر محافظت کرد. در مواردی نیز خلیفه جهت ازدواج سیاسی واسطه شد. در ۴۲۸ هج خلیفه دختر جلال‌الدوله را برای ابی‌منصور بن ابوکالیجار با هدف برطرف ساختن اختلافات و ایجاد صلح به عقد درآورد. همچنین دختر ابوکالیجار به عقد پسر جلال‌الدوله درآمد. این دو پیمان به قدری جلال‌الدوله را خوشحال کرد که با وجود مشکلات مالی دستور داد که در معابر بر سر مردم درهم و دینار بیافشاند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۴۵/۹؛ ابن خلکان، بی تا: ۴۰/۱۲). جلال‌الدوله پس از برقراری پیمان دوستی و وصلت خانوادگی با ابوکالیجار تا پایان عمر تقریباً حکومت تثبیت‌شده‌ای در بغداد پیدا کرد.

در دوره ابوکالیجار که به شدت حکومت آل بویه از سوی ترکان سلجوقی تهدید می‌شد، حاکم بویه‌پیمان راه چاره برای تداوم حاکمیت خود را تنها در انعقاد پیمان صلح و دوستی با طغرل سلجوقی دید. این پیمان با ازدواج فی‌مابین دو طرف مستحکم‌تر شد. دختر ابوکالیجار

به عقد طغرل بیک و پسر دوم ابوکالیجار، ابومنصور فولادستون دختر ملک داود برادر طغرل بیک را به همسری خود گرفت. طغرل بعد از این به برادر خود ابراهیم ینال نامه نوشت که از تجاوز به قلمرو حاکم بویه خودداری کند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۳۶/۹). با وجود این یک سال بعد ابوکالیجار درگذشت و عملاً از این ازدواج‌های سیاسی بهره‌ای نبرد.

۲. باستان‌گرایی و توجه به میراث کهن ایرانی

انتساب به حکومت‌های ایران پیش از اسلام و باستان‌گرایی از جمله راهکارهای حکومت‌های قرون نخستین اسلامی برای کسب مشروعیت بوده است. حاکمان نخستین بویه و به‌ویژه عضالدوله تلاش‌های فزاینده‌ای در جهت احیای آیین‌ها و سنت‌های عصر ساسانی انجام دادند که خاطره دوران باشکوه آن زمان را در ذهن تداعی می‌کرد (برای اطلاع بیشتر نک: صابی، ۱۳۹۶: ۸۵-۸۹؛ کرمر، ۱۳۷۵: ۸۵). در دوره جانشینان عضالدوله نیز احیا و توجه به میراث گذشتگان ادامه داشت. صابی در ۳۷۶ هجق ورود «وَرْدِ» بزرگ امپراتوری روم به دارالمملکه صمصام‌الدوله را گزارش می‌کند که برگزاری مراسم و وسایل باشکوه دربار، گویی دربار پادشاهان ساسانی را در ذهن تداعی می‌کند. وی از فرش‌های عضدی و پرده‌های پرینایی که بر تمام دهلیزها و رهگذرها آویختند سخن به میان می‌آورد (صابی، ۱۳۹۶: ۳۷). همچنین صف‌آرایی سپاه صمصام‌الدوله شبیه سپاه ساسانی بیان شده است: «لشکریان دیلم از کرانه دجله تا پیشگاه صمصام‌الدوله به ترتیب پایگاه‌های خویش با زیباترین جامه‌ها و نغزترین ساز و برگ‌ها در دو رده صف بستند. هم در دست آن‌ها و هم در دست غلامانشان سلاح‌ها و زوبین‌ها و سپرها بود. غلامان‌سرای و خدمتگزاران نیز به رسم و آئین خود در طول روشن با جامه زیبا ایستاده بودند» (همان: ۳۸). حضور صمصام‌الدوله در این مجلس نیز یادآور محفل شاهان ساسانی است که او در سِدَلِی (خیمه) زرین بر روی سکوی بزرگی نشسته بود که در زیر آن نه‌ری به سرب اندود وجود داشت و در برابر وی آتشدان‌هایی زرین بود که پاره‌های عود در آن می‌سوخت (همان‌جا).

در زمان درگیری صمصام‌الدوله و شرف‌الدوله، اولین اقدام جدی برای بهره‌مندی از این فضای پرتنش توسط فخرالدوله در شاخه جبال صورت گرفت. وی با در اختیار گرفتن لقب «پادشاه» و پس از آن «شاهنشاه» خود را از سایر مدعیان قدرت متمایز کرد. وی با این

عمل آشکار و روشن خود را جانشین اصلی عضدالدوله می‌دانست (بوسه، ۱۳۸۵: ۲۵۱/۴). با وجود این، شرف‌الدوله با تصرف عمان از دست صمصام‌الدوله و تصرف خوزستان و بصره از جانب فخرالدوله ثابت کرد که قوی‌ترین مدعی حکومت محسوب می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲۴/۹ و ۳۹).

تکاپوهای بهاء‌الدوله در جهت باستان‌گرایی و کسب مشروعیت از طریق آن نسبت به سایر جانشینان عضدالدوله بیشتر بود. وی پس از جلوس القادر به خلافت، لقب شاهنشاه را برای خود برگزید (ابن‌عمرانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۱؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۳). این لقب تا پیش از این برای عضدالدوله استفاده شده بود. بهاء‌الدوله با این اقدام فهماند که خیال رهبری سرتاسر امپراتوری آل بویه همچون دوره اقتدار عضدالدوله را در سر می‌پروراند (بوسه، ۱۳۸۵: ۲۵۲/۴). او سعی داشت به شکل‌های مختلف در اختیار داشتن این لقب را ثبت کند. در کتیبه متعلق به بهاء‌الدوله که از سال ۳۹۲ هج در تخت جمشید به یادگار مانده است، وی در آن عنوان ایرانی «شاهنشاه» را به‌صراحت بیان کرده است (Donohue, 1973: 78-79). همچنین پارچه ساده نخی مرکبِ تارباخت در موزه منسوجات واشنگتن متعلق به دوره بهاء‌الدوله وجود دارد که روی آن نوشته عربی «قرین افتخار و شوکت باد شاهنشاه بهاء‌الدوله» دارد (بلوم، ۱۳۹۴: ۱۴۰-۱۴۱). دو اثر فوق حاکی از اهتمام جدی بهاء‌الدوله برای ابراز شکوه حکومت خود و انتساب به پادشاهان ایران قدیم بوده است. همچنین منابع لقب «شاهنشاه» را برای فرزندش سلطان‌الدوله نیز ذکر کرده‌اند (مجمَل‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۴۰۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۱۸/۹).

در ۴۲۹ هج یکی از مهم‌ترین چالش‌های امیران بویهی بر سر احیای سنن عصر ساسانی در تقابل بین جلال‌الدوله و القائم خلیفه عباسی رخ داد. جلال‌الدوله از القائم درخواست کرد که لقب «شاهنشاه اعظم ملک‌الملوک» به وی داده شود. خلیفه پذیرفت ولی ذکر این لقب توسط خطیبان بر منابر مساجد موجبات خشم مردم شد و آن‌ها بر خطیبان سنگ‌پراکنی کردند. القائم موضوع را به نظر فقها موکول کرد. قاضی ابوالطیب طبری، قاضی ابوعبدالله صیمری، قاضی ابن‌بیضاوی و ابوالقاسم کرخی فتوا به جواز استفاده لقب را دادند. از نظر آن‌ها در «ملک‌الملوک» روی زمین، شائبه همانندی با خدا مطرح نیست و استعمال

این القاب مانند کافی‌الکفاه و قاضی‌القضات ایراد ندارد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۲۶۴/۱۵؛ متر، ۱۳۹۳: ۱۶۵). در این میان، قاضی ابوالحسن ماوردی به این مسئله رأی موافق نداد ولی خلیفه به فتوای آن چند تن او را «ملک‌الملوک» خطاب کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۴۳/۱۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۰/۲۹؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۵۶/۳).

در زمان جانشین جلال‌الدوله، ابوکالیجار نیز با وجود مخالفت خلیفه با ذکر نام وی در خطبه، سپاهیان ترک حامی حاکم بویه‌ی پا را فراتر گذاشته و در سکه‌ها به نام وی لقب «شاهنشاه ملک‌العدل» را نقش کردند (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۴۱۶؛ کبیر، ۱۳۸۱: ۱۶۹). اقدامات جانشینان عضالدوله و به‌ویژه جلال‌الدوله در تثبیت لقب و اصرار لقب «شاهنشاه» برای خود به پیشینه این لقب به دوره ساسانی بر می‌گردد. شاهپور اول نیز در کتیبه خود در حاجی‌آباد فارس از خود با عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» یاد کرده است (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۱). تأکید جانشینان عضالدوله به استفاده از این لقب نشان می‌دهد که آن‌ها سعی در همسان‌سازی جایگاه خود با خلافت به لحاظ معنوی بودند و خود را مطابق با الگوی پادشاه در ایران باستان نماینده خدا بر زمین تلقی می‌کردند. به نظر می‌رسد گرایش قائم خلیفه عباسی به سلاجقه فارغ از اعتقاد هر دو طرف به تسنن، از نتایج بلندپروازی‌های بویه‌یان در احیای سلطنت ایرانی و کنار زدن نهاد خلافت به‌طور کامل نیز منبث می‌گردد.

۳. کارآمدی و تأمین منافع عمومی

کارآمدی از دیگر مؤلفه‌های مشروعیت‌یابی در حکومت‌های قرون اولیه اسلامی به شمار می‌رود. موجه‌سازی قدرت بر حسب تأمین منافع فرودستان و فرادستان و پاسخگویی به احتجاجات لازم کل جامعه از جمله دیگر شاخصه‌هایی است که حکومت‌ها در کارآمدی خود به دنبال آن هستند (بیتهم، ۱۳۹۰: ۱۶۹). در دوره آل‌بویه تأمین منافع عامه مردم از طریق اقدامات عام‌المنفعه همچون ساخت بیمارستان، مدارس، کتابخانه، تأمین امنیت و برقراری عدالت و... صورت گرفته است. به‌رغم کاهش قدرت آل‌بویه در دوره جانشینان عضالدوله، دستاوردهای فرهنگی و تلاش‌های امیران دیلمی برای نمایش کارآمدی خود همچنان ادامه داشته است. صمصام‌الدوله پس از آن که به جای پدر نشست به «تدبیر ملک و رعایت رعیت مشغول شد» (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۰۵). وی در ۳۷۵ هجق مالیات جامه‌های ابریشمی و

پنبه‌ای را که برای فروش عرضه می‌شد برای تأمین امنیت و مخارج نظامی تجدید کرد. این امر پس از مدتی با تجمع مردم در مسجد و تهدید به قطع نماز، با دستور صمصام‌الدوله ملغی شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۱/۱۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۶/۹). صمصام‌الدوله علاوه بر توجه به اهل سنت و شیعیان به مصالح و رفاه اقلیت‌های دینی نیز توجه داشت. در ۳۸۵ هـ ق فرزند یکی از موبدان زرتشتی فارس از صمصام‌الدوله درخواست کرد که آنان با توجه به این‌که حضرت علی(ع) زرتشتیان را اهل کتاب دانسته است، از پرداخت مالیات سرانه معاف کند. صمصام‌الدوله نیز طی فرمانی این درخواست را پذیرفت (فرای، ۱۳۷۵: ۱۶۱؛ برای اطلاع بیشتر نک: اروجی و رضایی، ۱۳۹۶: ۸-۲۸).

بهاء‌الدوله پیش از آن‌که به حکومت برسد نیز از طرف پدرش عضدالدوله حکومت کرمان را در اختیار داشت و در زمان حضور وی «آن اطراف به عدل و انصاف او آراسته گشت» (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۷۴). اوضاع حکومت بویه‌ی در زمان وی آرامش نسبی یافت و او در «ضبط احوال و کفالت امور سیاست جمهور و تمهید بساط معدلت و تقریر مصالح مملکت ید بیضا نمود و آثار خوب اظهار کرد» (همان: ۳۰۶). بهاء‌الدوله در راستای تأمین امنیت راه‌ها و جلوگیری از غارت و راهزنی برای راه‌های مواصلاتی بغداد و خراسان نگرهبان قرار داد (زرین‌کوب، ۱۳۹۲: ۵۱۴/۲). همچنین در ۳۷۹ هـ ق آنچه از عوارض از مراتع در آبادی‌ها گرفته می‌شد به جهت رفاه مردم ملغی کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۶۹/۹).

تکاپوهای بهاء‌الدوله برای افزایش رفاه مردم تنها محدود به خود او نشد و کارگزاران وی نیز در نقاط گوناگون در جهت آسایش جامعه گام برداشتند. در ۳۸۳ هـ ق ابونصر شاپور بن‌اردشیر وزیر بهاء‌الدوله در محله کرخ بغداد دارالعلم ساخت و بر اهل آن وقف قرار داد. در این مجموعه، کتب زیادی خریداری و دست‌نوشته‌هایی از پیشوایان بزرگ جمع‌آوری شده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۳۶۶/۱۴؛ حموی، ۱۹۹۵م: ۵۳۴/۱). بهاء‌الدوله در حفاصل سال‌های ۳۸۸ تا ۴۰۳ هـ ق که در شیراز به‌عنوان مقر حکومت حضور داشت، بغداد را از طریق کارگزاران برجسته خود تحت کنترل داشت. در ۳۹۳ هـ ق پس از بالا گرفتن درگیری‌های مذهبی در بغداد، عیاران و مفسدان در بغداد قدرت‌نمایی می‌کردند. بهاء‌الدوله برای سامان دادن به اوضاع آشفته اباعلی‌بن‌استاد هرمز (عمیدالجیوش) را به بغداد فرستاد.

وی در مدت هشت سال و هفت ماه استقرار خود در بغداد این شهر را از شر غارتگران و مفسدین ایمن کرد. وی در مواجهه با اهل سنت و شیعیان تبعیض قائل نشد و برای ایجاد آرامش در شهر برگزاری مراسمات مذهبی را از هر دو طرف ممنوع اعلام کرد. او همچنین به تعقیب مجرمین و راهزنان راه‌های منتهی به بغداد دست زد و آن‌ها را دستگیر کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۱۷۸/۹). وی مقامات و کارکنان دولتی را که رابطه پنهانی با مفسدین داشتند شناسایی و از مناصب دولتی برکنار کرد. برقراری امنیت از سوی او در شهر بغداد به حدی بود که غلامان وی سینی از طلا و سکه‌های نقره را روباز بر سر خود از محله نجما در جنوب غربی بغداد تا دیوان خراجات در شمالی‌ترین نقطه بغداد حمل کردند، بدون آن که کسی تعدی کند و به سکه‌ها دست بزند (صابی، ۱۳۳۷ق: ۴۳۷-۴۴۰؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۴۷/۳؛ برای اطلاع بیشتر نک: کبیر، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۴۲).

در ۴۱۳ هجق وزیر مشرف‌الدوله، ابالحسین بن حسن رخجی ملقب به مؤیدالملک نیز در واسط بیمارستان بنا کرد و از ادویه و اشربه بسیار در آن فراهم آورد و بر آن‌ها پاسداران و پزشکان قرار داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۵۳/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۳۲۹/۹). حاکمان و کارگزاران آل بویه استمرار حیات اقدامات عام‌المنفعه خود را نیز مدنظر داشتند و برای هزینه نگه‌داری بناهای ساخته‌شده از جمله بیمارستان واسط موقوفات بسیار قرار می‌دادند (همان‌جا). در ۴۴۳ هجق ابومنصور بهرام بن مافنه وزیر ابوکالیجار نیز در فیروزآباد فارس کتابخانه‌ای با هفت‌هزار جلد کتاب تأسیس کرد که مانند آن وجود نداشته است (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۰۲/۹؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۹). در ۴۳۶ هجق نیز در دوره حضور ابوکالیجار در فارس وی برای حفاظت شهر شیراز از تعرض دشمنان فرمان بنای باروی شهر را صادر کرد و برای شهر دوازده دروازه ایجاد کرد. اتمام ساخت حصار شهر با فوت امیر بویه در ۴۴۰ هجق هم‌زمان شد. در دوره وی شیراز آباد شد (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۸۵/۱۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۵۲۶/۹؛ ابن زرکوب، ۱۳۵۰: ۵۵-۵۴). این اقدامات امرای بویه در ابعاد مختلف اجتماعی، عمرانی، اقتصادی و فرهنگی صورت می‌گرفت که با هدف نمایش کارآمدی و کسب رضایت مردم بود که در نهایت افزایش اقتدار و مشروعیت حکومت بویهیان را به دنبال داشت.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه در این پژوهش بیان شد، بررسی حکومت‌های قرون نخستین اسلامی از لحاظ مبانی مشروعیت قابل توجه است. در این میان حکومت بویه‌یان به جهت مناسبات متفاوت با سایر حکومت‌های هم‌زمان خود با خلافت عباسی و همچنین اقدامات تأثیرگذار در فرایند مشروعیت‌یابی مورد بررسی قرار گرفت. در نیمه نخست این حکومت تا پایان عصر عضدالدوله، پایه‌های قدرت آن بر اساس مؤلفه‌های مشروعیت سیاسی اجتماعی قوام پیدا کرد. در دوره جانشینان عضدالدوله که قدرت‌طلبی‌های درون‌خاندانی شاخصه اصلی آن بود، سازوکارهای مشروعیت‌یابی دچار تحول نسبی می‌شود. نهاد خلافت در این دوره با وجود ضعف، همچنان مهم‌ترین منبع کسب مشروعیت در جامعه با اکثریت اهل سنت تلقی می‌شود. امیران بویه‌یی در این مقطع زمانی از جایگاه نهاد خلافت برای تسلط بر جامعه بهره جستند. خلفا در واقع با اعطای القاب سیاسی و برخی امتیازات دیگر همچون کوبیدن طبل در اوقات پنج‌گانه نماز به بویه‌یان، جایگاه دنیوی خویش را به آنان منتقل نموده و همچنین در عین حال ادعای خود مبنی بر در اختیار داشتن اقتدار معنوی در جامعه اسلامی را برای خود تثبیت کردند. همچنین با دریافت آن القاب، وظیفه حفاظت و حمایت از دین و ابعاد گوناگون آن که تا پیش از این به عهده نهاد خلافت بود، به حاکم دیلمی تفویض شد. جاه‌طلبی حاکمان بویه‌یی را می‌توان در کسب مشروعیت از طریق باستان‌گرایی و احیای سنن گذشتگان مشاهده کرد. امیران بویه‌یی برای استفاده از لقب «شاهنشاه» در مکتوبات اداری و سکه‌های خود اصرار می‌ورزیدند و همچنین با درج نام و اقدامات خود در تخت جمشید که نماد باستان‌گرایی محسوب می‌شود، سعی در قرابت خویش با پادشاهان ایران باستان داشتند.

در دوران جانشینان عضدالدوله، دوره بهاء‌الدوله نقطه عطف به شمار می‌رود. تلاش‌های وی در جهت افزایش اقتدار و رویارویی با خلافت تداعی‌کننده دوران باشکوه عضدالدوله است. علاقه وی به میراث کهن باستانی سبب شد که وی از هر فرصتی برای ابراز آن استفاده کند. ذکر عنوان باستانی «شاهنشاه» در کتیبه تخت جمشید، سکه‌ها و پارچه‌های باقی‌مانده از این زمان، از نمونه تکاپوهای وی برای کسب مشروعیت از طریق توجه به

میراث ایران پیش از اسلام است. روند اقدامات وی بعد از او در زمان فرزندانش ادامه یافت. امیران بویه‌ی در دورهٔ جانشینان عضدالدوله با وجود فضای پرتنش حاکم بر جامعه که بر اثر نزاع‌های درون‌خانوادگی و فرقه‌ای، امنیت و رفاه جامعه را تهدید می‌کرد، سعی نمودند در بُعد عملی و با اقدامات بنیادین و توجه به رفاه و آسایش، سطح رضایت مردم را از خود بالا ببرند. این اقدامات در مجموع به صورت مقطعی و متناسب با فضای جامعه، قدرت خلیفه و گرایش شخص حاکم بویه‌ی دنبال می‌شد و کمتر به شکل نظام‌مند، پیوسته و با هدف آینده‌محور پی گرفته شد که در نهایت نتیجهٔ آن ضعف و سقوط حکومت آل بویه را در پی داشت.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر.
- ابن العبری، ابوالفرج یوحنا غریغوریوس (۱۹۹۲م)، *تاریخ مختصرالدول*، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، بیروت: دارالشرق، ط الثانية.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق)، *دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر*، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر، ط الثانية.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن ابی‌بکر (بی‌تا)، *وفیات‌الاعیان و انباء‌انباء‌الزمان*، حقیقه احسان عباس، بیروت: دارصادر.
- ابن زرکوب شیرازی، احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر (۱۳۵۰)، *تسیرازنامه*، به کوشش اسمعیل واعظ جوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۴۱۸ق)، *الفخری فی الآداب‌السلطانیه و الدول‌الاسلامیه*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی.
- ابن عمرانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۲۱ق)، *الانباء فی تاریخ‌الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، قاهره: دارالافاق العربیة.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق)، *البدایه و النهایه*، بیروت: دارالفکر.
- ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۰)، *مبانی سیاست*، ج ۱، تهران: توس.
- اروجی، فاطمه، رضایی، محمد (بهار و تابستان ۱۳۹۶)، «زمینه‌های همگرایی در مناسبات مسلمانان و زرتشتیان در منطقه فارس (دوره آل‌بویه ۴۴۷-۳۲۲ق)»، *دوفصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، دانشگاه تبریز، ش ۱۴.
- ایمانپور، محمدتقی و یحیایی، علی و جهان، زهرا (پاییز و زمستان ۱۳۹۵)، «بازیابی فرهنگ ایران باستان در دوره آل‌بویه: مشروعیت سیاسی حکومت»، *دوفصلنامه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ش ۱۹.

- باسورت، سی‌ادموند (۱۳۹۳)، «تداوم میراث کهن در سرزمین‌های ایرانی سده‌های میانه»، در *بوآمدن اسلام*، ویراستاران وستاسرخوش کرتیس و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- باون، هارولد (۱۳۹۶)، «آخرین امیران آل‌بویه»، در *مجموعه مقالات آل‌بویه (اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی)*، مؤلفان ناگل و دیگران، تحقیق و ترجمه علی یحیایی و محمدرضا مصباحی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۳)، *تاریخنامه طبری*، تحقیق محمد روشن، ج ۴، چ ۳، تهران: البرز.
- بلوم، جانانان (۱۳۹۴)، «نمایش قدرت در هنر و معماری ایران اوایل دوره اسلامی»، در *ایران در نخستین سده‌های اسلامی*، ویراستاران: ادموند هرتسیگ و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- بوسه، هیرمیرت (۱۳۸۵)، «ایران در عصر آل‌بویه»، در *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان (پژوهش دانشگاه کمبریج)*، گردآورنده: رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
- بیتهم، دیوید (۱۳۹۰)، *مشروع‌سازی قدرت*، ترجمه محمد عابدی ارکانی، چ ۲، یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۶)، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چ ۵، تهران: امیرکبیر.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۷۴)، *ترجمه تاریخ یمینی*، تحقیق جعفر شعار، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- جوزجانی، ابوعمر و عثمان بن محمد منهاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری ایران و اسلام*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- حاتمی، محمدرضا (۱۳۸۹)، *مبانی مشروعیت حکومت در اندیشه سیاسی شیعه*، تهران: انتشارات علوم و فنون رازی.

- حجاریان، سعید (بهار ۱۳۷۳)، «نگاهی به مسئله مشروعیت»، *فصلنامه راهبرد*، ش ۳، صص ۷۸-۹۳.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م)، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر، ط الثانية.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق)، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ط الثانية.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۲)، *تاریخ مردم ایران از زمان ساسانیان تا پایان آل بویه*، چ ۲ (کشمکش با قدرت‌ها)، چ ۱۴، تهران: امیرکبیر.
- سلیمانی سعید (۱۳۹۶)، *تاریخ سکه در دودمان‌های محلی ایران (قرن سوم و چهارم هجری قمری)*، تهران: برگ‌نگار.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۶)، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، تهران: مؤسسه تبیان.
- صابی، هلال بن محسن (۱۳۹۶)، *رسوم دارالخلافه (نقش آیین‌های ایرانی در نظام خلافت اسلامی)*، تصحیح و حواشی میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: کارنامه.
- _____ (۱۳۳۷ق)، *الجزء الثامن من تاریخ ابی‌الحسین هلال بن محسن بن ابراهیم الصابی*، و قد اعتنی بتصحیحه. هـ ف. آمدروز و بعده د. س. مرجلیوث، قاهره: بی‌نا.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل آبیگ (۱۴۲۰ق)، *الوافی بالوفیات*، تحقیق و اعتناء احمد الارنؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۶)، *بنیادهای علم سیاست*، چ ۱۷، تهران: نی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۵)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۳، تهران: سروش.
- فرمانیان، مهدی (۱۳۸۸)، «حسین بن موسی علوی»، در *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- فقیهی، علی اصغر (۱۳۶۶)، *آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم آن عصر*، ج ۳، تهران: صبا.
- کاهن، کلود (۱۳۸۴)، «*حوال عمومی بویه‌یان*»، در *بویه‌یان*، گردآورنده و مترجم یعقوب آژند، تهران: مولی.
- کبیر، مفی‌الله (۱۳۸۱)، *آل‌بویه در بغداد*، ترجمه مهدی افشار، تهران: رفعت.
- کرمر، جوئل (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عصر آل‌بویه: انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمد سعید حنایی‌کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۸)، *مبانی مشروعیت در نظام ولایت‌فقیه*، ج ۲، تهران: موسسه چاپ و نشر عروج.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، *زین‌الخبار*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لاریجانی، محمدجواد (۱۳۷۳)، *حکومت؛ مباحثی در مشروعیت و کارآمدی*، تهران: سروش.
- لیبست، سیمور مارتین (۱۳۷۴)، «*مشروعیت و کارآمدی*»، ترجمه رضا زبیب، *مجله فرهنگ و توسعه*، ش ۱۸.
- متقی، ابراهیم و کرامت، فرهاد (تابستان ۱۳۹۳)، «*عناصر مشروعیت‌یابی در نظام‌های سیاسی*»، *فصلنامه سیاست*، دانشگاه تهران، ش ۲.
- ماوردی، علی بن محمد (بی‌تا)، *الاحکام السلطانیه*، قاهره: دارالحدیث.
- متحده، روی (۱۳۹۴)، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر آل‌بویه: تهران، وفاداری و رهبری در ادوار آغازین جامعه اسلامی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نامک.
- _____ (۱۳۹۴)، «*آیینه ایران در سرزمین‌های آل‌بویه*»، در *ایران در نخستین سده‌های اسلامی*، ویراستاران: ادموند هرتسیگ و سارا استوارت، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- متز، آدام (۱۳۹۳)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (رنسانس اسلامی)*، ترجمه علیرضا ذکاوتی‌فراگزلو، ج ۵، تهران: امیرکبیر.

- *مجموعه‌التواریخ و القصص* (بی تا): تحقیق ملک‌الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تحقیق عبدالحسین نوایی، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۹)، *تجارب‌الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ط‌الثانیه.
- نصرالله‌زاده، سیروس (۱۳۸۵)، *کتابخانه‌های پهلوی کازرون*، تهران: انتشارات کازرونیه.
- وبر، ماکس (۱۳۹۷ الف)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، چ ۵، تهران: سمت.
- وبر، ماکس (۱۳۹۷ ب)، *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدراتی، چ ۱۲، تهران: نشر مرکز
- وینست، اندرو (۱۳۸۹)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- همدانی، محمد بن عبدالملک (۱۹۶۱م)، *تکمله تاریخ‌الطبری*، قدم له و حَقَّهُ آلبرت یوسف کنعان، جزء الاول، بیروت: المطبعة الکاتولیکه، ط‌الثانیه.
- Donohue, John J., (Feb.1973), "Three Buwayhid Inscriptions", *Arabica*, T. 20, Fasc. 1, pp.74-80.